

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

نشانی های آینده ای آرزویی

هر که به روزگاری بیانیدشد که حکومت اسلامی مسلط بر ایران به زباله دان تاریخ افکنده شده، باید بتواند به این نکته نیز بیانیدشد که، در آن «تصور مطلوب»، چه چیزی جانشین این حکومت شده است... برای من آینده دلپذیری که می توان برای وطن مان آرزو کرد «روزگار آلترناتیو» نام دارد و معتقدم که هرکس از «وضع موجود» ناراضی است تنها در صورتی می تواند پای در راه بهتر کردن زندگی خود بگذارد که در ذهن اش آن روزگار «بهی» را مجسم نموده و مطالبه کرده باشد. بدون آنکه بدانیم چه می خواهیم و به کجا می رویم هرگز نمی توانیم قدم در راهی بگذاریم که به مقصدی مطلوب منتهی می شود.

esmail@nooriala.com

هر که به روزگاری بیانیدشد که حکومت اسلامی مسلط بر ایران به زباله دان تاریخ افکنده شده باید بتواند به این نکته نیز بیانیدشد که، در آن «تصور مطلوب»، چه چیزی جانشین این حکومت شده است. آیا مردم از شر حاکمیت «ارزش» های خرافی و ضد انسانی ساخته شده آخوندهائی که هزار سال است به مغزشوئی انسان شیعی پرداخته اند رهائی یافته اند؟ آیا خدای شیعیان کشورشان دیگر خونریز و اخمو و متجاوز و دیوانه نیست؟ آیا آخوندها به مساجد و حوزه هاشان برگشته اند و از راه کمک مردم معتقد به آنها نان می خورند و سر بار بیت المال کشور نیستند؟ آیا شادی و رفاه بر کشور حکومت می کند؟ آیا هر روز دل جوانانی که کار و درآمد و زندگی دارند از احساس پیشرفت وطن شان سرشار از امید می شود؟ آیا هنوز دختران جوان و بی بضاعتی هستند که برای لقمه نانی تن به فحشا بدهند؟ آیا اعتیاد از میان مردم ما رخت بر بسته است؟ آیا مردم سراسر ایران، قبل از هر هویت زادگاهی، به «ایرانی بودن» خود می بالند؟ آیا مردم سراسر دنیا آرزوی آمدن به ایران امن و زیبایی را دارند که یادگارهای هفت هزار سال تاریخ اش را به نیکویی در برابر چشم مردم گرفته است؟ آیا عدالتی، مبتنی بر قانونی شکل یافته بر مدار حقوق شناخته شده بشر، بر جامعه سایه امن و پاسداری افکنده است؟ آیا دزدان و متجاوزان مجازاتی درخور بدکرداری هاشان می بینند؟ آیا دیگر از اعدام و سنگسار و شکنجه خبری نیست؟ آیا هرکس می تواند آنچه در اندیشه دارد به آزادی بیان کند؟ آیا زن و مرد و مسلمان و غیرمسلمان و نامسلمان، در برابر قانون و در سطح خانواده و اجتماع و فرصت های شغلی و رفاهی، حقوق مساوی دارند؟ آیا کودکان بی سرپرست مجبور به زندگی خیابانی و آلوده شدن به هزار کثافت و یا کار دستی و بدنی در کارگاه های برساخته از ظلم نیستند؟ آیا کارگاه ها و کارخانجات کوچک و بزرگ کشور به کار تولید ملی مشغولند؟ آیا بازارها مان را کالاهای بنجل چینی پر نمی کنند؟ آیا روسیه بر تصمیم گیری های ملی ما مسلط نیست؟ آیا مردم آزادی گزینش راه و رسم زندگی خود را دارند؟

شما اگر چنین آینده ای را برای ایران تان تصور نمی کنید، و یا اگر در خود اراده ای برای متحقق کردن چنان آینده ای سراغ ندارید، اگر در خارج از کشور زندگی می کنید، یا محکوم به ماندن و مردن در غربتید و یا، اگر در این سوی جهان نتوانسته اید زندگی مرفهی برای خود فراهم کنید ناگزیرید حاشیه نشین اجتماعات ملت های میزبان خود باشید، در سختی زندگی کنید و در مذلت بمیرید. اما اگر در داخل کشور زندگی می کنید یقین بدانید که روزگارتان هر روز بدتر از اینکه هست خواهد شد و شما، اگر دزد و جنایت پیشه و شریک

بدکاری های حکومت کنونی نیستید، جز بدبختی های بیشتر هیچ نخواهید داشت که برای فرزندان و آیندگان خود به ارث بگذارید. هر دختری که در خانواده شما پا به جهان می گذارد بصورتی بالقوه بازپچهء حکومت پلید اوباش و جامعهء تا بن استخوان فاسد و امید از دست دادهء محصول حکومت مذهبی خواهد بود و هر پسری که در خانه شما چشم بر جهان می گشاید بیش از هر چیز آینده ای پر از اضطراب و بی کاری و فقر و اعتیاد خواهد داشت. در واقع، اگر گفته اند که هر ملت لایق حکومتی است که بر آن فرمانفرمائی می کند قطعاً منظورشان ملتی بوده است که وضع موجود ناهنجارش را پذیرفته باشد و اگر از آن ناراضی است توان فکر کردن به تغییر وضع و رسیدن به آینده ای بهتر را از دست فرو نهاده باشد. و چون انسانی پذیرنده و ناتوان شده است عمر حکومت موجود را، و آیندهء تاریک تر خود را، داوطلبانه تداومی هولناک می بخشد.

باری، روی سخن من با چنین آدمیان بدبختی نیست. برای من آن آیندهء دلپذیری که شرح مختصرش را دادم و می توان آن را برای وطن مان آرزو کرد «روزگار آلترناتیو» نام دارد و معتقدم که هرکس از «وضع موجود» ناراضی است تنها در صورتی می تواند پای در راه بهتر کردن زندگی خود بگذارد که در ذهن اش آن روزگار «بهی» را مجسم نموده و مطالبه کرده باشد. بدون آنکه بدانیم چه می خواهیم هرگز نمی توانیم قدم در راهی بگذاریم که به مقصدی مطلوب منتهی می شود. و اگر نتوانیم روزگار بهتری برای آیندهء جامعهء خود تصور کرده و برای تحقق آن اقدام کنیم خودبخود محکوم به آنیم که، بقول شاملو، «چنین پست» به زیستن ادامه دهیم.

و اگر «روزگار آلترناتیو» دلخواه برای وطن مان همهء آن تصویرهای حداقلی و مختصری را که در بالا آوردم در خود داشته باشد، آنگاه، ناگزیریم که پیش از هر راه افتادنی، به شیوه و نحوهء راهپیمائی مان بسوی مقصود بیاندهشیم. یعنی، باید بتوانیم برای پرسش هائی از این دست پاسخ هائی روشن داشته باشیم:

- آیا یک «حکومت دیگر»، که دارای پسوندهائی همچنان ختم شونده به صفت «اسلامی» باشد، می

تواند ما را از این چاله که در آن فرو افتاده ایم بیرون آورد و به چاهی مهیب تر نیاندازد؟ آیا یک «حکومت اسلامی» به اصطلاح رحمانی» که قانون اساسی اش مبتنی بر رساله های هولناک آخوندها است می تواند آن آینده ای را که می خواهیم برایمان فراهم کند؟ آیا یک «حکومت اسلامی دموکراتیک» می تواند واجد معنائی دلپذیر باشد و به ما وعدهء ساختن آن بهشت واقعی روی زمین را که در دل آرزو می کنیم بدهد؟

- آیا کشور در زیر سایهء سرنیزه و چکمهء نظامیان و سپاهیان یا بسیجیان می تواند نفسی به راحتی بکشد؟ آیا در این صورت آیندهء ما بیشتر شبیه گذشته های اخیر کشوری همچون پاکستان نخواهد بود؟
- آیا حملهء خارجی، که با انهدام زیربناهای کشورمان، و مسلط کردن حکومتی دست نشانده بر وطن مان همراه است، می تواند ما را به آینده که می خواهیم برساند؟ آیا نمونه های افغانستان و عراق و لیبی در پیش روی ما نیست؟

- آیا در غیاب حکومت مقتدر و دلسوز مردمان مناطق مختلف کشورمان، تکه تکه شدن کشور و استقلال یافتن مناطق مختلف آن، حتی اگر به جنگ خون گرفتهء داخلی نیانجامد، می تواند برای مردم ساکن در آن مناطق آینده ای آنچنان که نوشتیم را تضمین کند؟

می بینید که حکومت اسلامی کنونی درست بر روی ترس ما از همهء این «امکانات امیدسوز» سرمایه گذاری کرده و خود را بعنوان تنها راه حل برای حفظ یکپارچگی کشور، جلوگیری از برپائی جنگی داخلی، ویران شدن زیر بناهای اصلی کشور، و جلوگیری از تسلط «نظامیان چفیه به گردن» به ما معرفی می کند و، به مدد بی عملی ما، ادامهء عمر ویرانگر خود و استمرار نکبت بار زندگی ملتی را ممکن می سازد. در این میان برخی، با بزرگ کردن مسئلهء «عامل زمان» در این معادله، می کوشند نشان دهند که ما یکبار انقلاب کردن و خون و جان دادن را در راستای تغییر رژیم تجربه کرده و زیان های دهشت بار آن را نیز دیده ایم و دیگر به آن راه نمی رویم. اما، از آنجا که بهر حال زندگی معادل تغییر است و هیچ چیز به همان شکلی که بوده باقی نمی ماند باید، بجای کوشش در راه «تغییر سریع و ناگهانی»ی حکومت خونریز کنون، سیر تغییر «آگاهانه» و «تدریجی» آن را در پیش بگیریم.

البته یقیناً در این پیشنهاد منطقی قابل درک وجود دارد. هیچ کس به انقلاب کردن، ویران ساختن، شیرازهء امور را درهم ریختن، کشتن و کشته شدن تمایلی ندارد و هر آدم عاقلی صلاح را در این می بیند که کشور را در مسیر تغییری تدریجی و کم هزینه بیاندازد. اما فکر کردن به «مسیر تغییر تدریجی» تنها در صورتی معنا پیدا می کند که بدانیم قرار است این «مسیر» به کجا ختم شود و رژیم تا چه حد توان بالقوهء تحمل این تغییر تدریجی را، و آن هم به سوی مقصد مورد خواست ما، در خود دارد. باید از خود بیرسیم که:

آیا این رژیم در دل ساختارهای خود وسائل تحمل تغییر تدریجی مورد نظر ما را دارد؟ مثلاً، آیا می توان در همین رژیم دست به تغییر اصول بنیادی قانون اساسی اش زد؟ یعنی آیا در این قانون اساسی نشانه هائی از امکان تغییری بنیادی وجود دارد؟ آیا می شود در این قانون چنان تغییری داد که مملکت دارای مذهب رسمی نباشد و مردم مجبور به رعایت «ارزش» های تنها یک فرقهء مذهبی نباشند؟ یا احکام آمده در آن این امکان را دارند که از شر رساله ها و توضیح المسائل های آخوندها رهائی یابند؟ آیا می توان تسلط فقه و فقاہت و ولی فقیه را از سر این قانون اساسی مرتفع کرد؟ آیا می توان امید داشت که همین قانون اساسی دست از نشانند «امت» بجای «ملت» بر دارد و مجریان اش از سودای تسلط بر جهان اسلام، در وهلهء نخست، و سروری بر کل جهان، در مرحلهء بعدی، صرف نظر کنند، یا از ماجراجوئی در منطقه و جهان دست بکشند، و مملکت را «کشور امام زمان»ی نخوانند که گویا هزار سال پیش در چاهی در شهر سامرهء عراق فرو شده و پس از انقلاب 57 به چاهی در مسجد جمکران نزدیک قم نقل مکان کرده است؟ آیا می شود در ایران، و با همین قانون اساسی، رفراندومی بمنظور ایجاد تغییراتی بنیادی در آن برگزار کرد؟ آیا حتی می توان شرایط انتخاب شدن برای رهبری قوای سه گانه را چنان تغییر داد که هر ایرانی حق نامزد شدن، تبلیغ کردن و انتخاب شدن داشته باشد؟ آیا می شود منصب ولی فقیه را حذف کرد و یا حداقل اختیارات آن را تا حد اختیارات یک شاه در قانون اساسی مشروطیت فرو کاست؟ از این کمتر، آیا می شود نظارت استصوابی شورای نگهبان همین قانون اساسی را لغو کرد؟ از این هم کمتر، آیا می شود دارای احزاب و رسانه های آزاد بود؟ آیا می شود نه به ولی فقیه، نه به رئیس جمهور، نه به مجلس شورای اسلامی بلکه، مثلاً، به کارکرد نهاد «دادگستری» ایراد گرفت و این ایراد «اهانت به قوهء مقدس عدلیه» محسوب نشده و موجب عقوبت

نشود؟ آیا حتی می شود رئیس جمهور همین قانون اساسی را «مجری قانون» و صاحب اختیار دانست و او را از مقام «تدارکچی ولایت فقیه» به سطح «رئیس جمهور کشور» ارتقاء داد؟

می بینید که این حکومت در قانون اساسی اسلامی و ساختارهای برآمده از آن قفل شده و خود مدعی است که تا ظهور امام پنهان در چاه جمکران راهی برای تغییر این قانون وجود ندارد. در عین حال، اگر فرض کنیم که این «پرسش های منتهی به بن بست» همه ناشی از سوء نیت و دشمنی باشد، آیا می توانیم به کارنامه 36 ساله این حکومت نگاه کنیم و بکوشیم نمونه ای از این تغییر را در عمل بیابیم؟

براستی حاصل هشت سال حکومت هاشمی رفسنجانی، که دوست داشت سردار سازندگی خوانده شود، جز ویرانی کشور، کشته شدن فرزندان نخبه ایران، و غارت اموال مردم و مملکت چه حاصلی داشت که اکنون بخواهیم او را «امید امت و امام» بخوانیم؟ و یا سرگذشت آن یکی «امید امت و امام» به کجا انجامید؟ حاصل حکومت خاتمی و اصلاح طلبان چه بود جز تحویل مملکت به دیوانه از دارالمجانین گریخته ای همچون احمدی نژاد؟ و همین دیوانه، که ولی فقیه کنونی پشتیبان او بود و نظرات اش را از بقیه بخود نزدیک تر می دانست، چه سوقاتی جز بدبختی بیشتر برای ملت در چنته داشت؟ در همین دو ساله ای که از عمر ریاست حسن روحانی می گذرد شاهد کدام تغییر تدریجی به سوی وضعیتی بهتر، نمی گویم مطلوب و ایده آل، بوده ایم؟ سرگذشت مدعیان «بازگرداندن انقلاب از انحراف» و رساندن کشور به «عصر طلایی امام» و تصدیق اینکه «قانون اساسی کنونی وحی منزل نیست که تغییرناپذیر باشد» چه بوده است؟ چگونه است که، در پایان هر مطالبه از این حکومت، تنها مطالبه کننده بازنده می شود و حکومت زمین های بیشتری را فتح می کند؟ چگونه است که خود اصلاح طلبان اعلام می کنند که از این پس باید توقعات مان را کمتر از گذشته کنیم؟ چگونه است که بازگرفتن زمین های از دست داده اصلاح طلبان هم برایشان ناممکن است؟ چگونه است که آرزوی رفع حصر خانگی از رهبران خودشان بصورتی محال درآمده است؟

اما، با همه این احوال تجربی، می شود پرسید که چه مانعی وجود داشت اگر می شد روزی را دید که:

- ولی فقیه با انجام رفراندومی برای تغییر قانون اساسی، که وحی منزل نیست، موافقت کند؟
- انتخابات آزاد، با همه شرایط اعلام شده بوسیله سازمان ملل، در ایران برقرار می شود؟
- مبتنی بودن قانون اساسی، و حکومت برخاسته از آن، بر هرگونه منبع غیبی و قدسی کنار گذاشته شده و نمایندگی واقعی مردم می توانستند هم قانون اساسی و هم قوانین ناشی از آن را، بر اساس نیازهای جامعه، تصویب کنند و هرگاه نیز که صلاح دیده می شد آنها را تغییر دهند.
- چه می شد که همین هیئت حاکمه کنونی تن به نوشتن قانونی اساسی می داد که در آن زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان، شیعه و سنی، متدین و کافر، و.. برابر بودند؟
- چه می شد اگر سپاه و بسیج را در ارتش ملی ما ادغام می کردند و کارشان از آزار مردم و امر به معروف و نهی از منکر، به حفظ تمامیت ارضی کشور و دفاع از وطن مان در برابر تهدید دشمنان مبدل می شد؟

- چه می شد که دادگستری می توانست دزدان استخوان دار و متجاوزان به حقوق مردم را محاکمه و مجازات کند؟

نه، لازم نیست ادامه دهم. از نظر من، همین حکومت اگر می توانست در این راستاها حرکت کند خودبخود موجبات نارضایتی را رفع و اسباب دلشادی مردم را فراهم می کرد. اما آدم باید خیلی غافل یا شیاد باشد که فکر کند می توان با وجود چنین حکومتی چنین روزی را هم در آینده کشورمان دید. قانون اساسی این حکومت از بنیاد فاسد و ظالمانه و ضد مردمی است و، در نتیجه، هر آن کس که بر مبنای آن به منصبی تأثیر گذار می رسد نیز آلوده فساد و تباهی است. من، سال های سال است که باور کرده ام که از آن سو هیچ کوره راهی حتی وجود ندارد.

پس، از نظر من، تنها راه درست عبارت است از چشم و گوش بستن بر فریب اصلاح طلبان برآمده از دل همین حکومت، و تمرکز کردن بر آن آینده مطلوب اما سخت بعیدی که آرزویش در دل هر ایرانی وطن دوستی موج می زند.

و این «تمرکز» است که ما را به آنجا می کشاند که اگر بخواهیم برای مجموعه صفات و حالات و امکاناتی که با دیده آرزو در آنها می نگریم نامی انتخاب کنیم آن نام را جز در هیئت «دموکراسی» نخواهیم یافت و تجسم این نام را نیز جز در تحقق مفاد اعلامیه جهانگستر حقوق بشر ممکن نخواهیم دید. یعنی، بطور بدیهی، آلترناتیو وضعیتی که در ظل یک حکومت مذهبی بوجود می آید برقراری یک «وضعیت دموکراتیک» است.

اما من همین نکته روشن و بدیهی را نیز ناکافی یافته ام؛ چرا که بصورتی تجربی صد سالی از آن ماجرا می گذرد که دشمنان دموکراسی دریافتند که بهترین کار برای از میان برداشتن دموکراسی افزودن صفتی سلبی یا ایجابی به آن است. یک قرن است که شنیده ایم «دموکراسی» باید شورائی باشد نه بورژوائی، دموکراسی می تواند ایدئولوژیک باشد، دموکراسی باید سوسیالیستی باشد، دموکراسی باید لیبرال باشد، و حتی دموکراسی می تواند (و در مورد کشور ما باید که) «دموکراسی دینی» باشد؛ و توجه کنیم که این آخری را هم اصلاح طلبان، هم ملی - مذهبی ها، هم نهضت آزادی چی ها و هم مجاهدین اعلام کرده اند.

اما آیا نه اینکه این صفات بدان خاطر مورد استفاده قرار می گیرند که به درون دموکراسی نفوذ کرده و آن را از داخل ناکارآمد سازند؟ آیا تزریق ایدئولوژی (چه مذهبی و چه غیر مذهبی) به بدن دموکراسی جز به مرگ آن نمی انجامد؟ و آیا لازم نیست راهی برای جلوگیری از این تزریق مرگبار پیدا شود؟

من راه حل را در یافتن صفتی برای دموکراسی یافته ام که، از یکسو، از خصوصیات گوهترین خود دموکراسی اخذ شده باشد و، از سوی دیگر، همچون یک «سپر دفاعی» آن را از نفوذ و تزریق صفات کشنده محافظت کند. و در راستای جستن این «سپر دفاعی» یا «صفت محافظت کننده»، که از ورود ایدئولوژی های مذهبی و غیر مذهبی به بدن دموکراسی جلوگیری می کند، بوده است که نظر روشنفکران شورهائی که در حکومت های به اصطلاح «دموکراتیک» اما اسیر ایدئولوژی «بسر می برند به سوی صفتی دفاعی و بازدارنده به نام «سکولار» جذب شده است.

تأکید بر لزوم «سکولار بودن دموکراسی» هم ناشی از تجربه چند قرن اخیر بشریت و هم تجربه کشورهای نوینی است که برای رسیدن به دموکراسی انقلاب کرده و در پی آن متوجه حضور مزاحم و کشنده ایدئولوژی در قانون اساسی و حکومت خود و بازتولید استبدادهای وحشتناک تر از گذشته شده اند. در این زمینه کشور ما نمونه بارزی است. به شعارهای انقلاب 57 توجه کنیم: «آزادی و استقلال» بیان آرزوهای صد و پنجاه ساله متفکران ما بوده و این نکته نیز بدیهی به شمار می رفته که همین دو آرزوی نیز تنها در ظل استقرار دموکراسی قابل تحقق اند؛ اما خود شاهد دست اول آن بوده ایم که، تنها با افزودن یک صفت «اسلامی» به آن دو آرزو، چه به روز دموکراسی نازنینی آمده است که قرار بود از خاکستر انقلاب 57 برخیزد. و در این مورد، اگر نیک بنگریم، می بینیم که افزودن صفت «اسلامی» به دموکراسی، توسل به یک صفت ایجابی و مهاجم و اشغالگر بوده است، حال آنکه گزینش صفت «سکولار» معادل رو کردن به یک صفت سلبی و تدافعی برای دموکراسی است.

پس اگر آینده ای آنگونه که در آغاز این مقاله ترسیم شد برای ما مطلوب است، و اگر هنوز اراده ای برای قدم نهادن در راهی که بدان «مقصود و مقصد» می انجامد در ما وجود دارد، آنگاه، از نظر من، آن آینده نامی جز «سکولار دموکراسی» ندارد و تنها خواهندگان این شیوه حکومت اند که می توانند به آن آینده دوست داشتنی بیانیدهند و در راه تحقق آن نفس بکشند.

اما، البته این تازه آغاز راه است. مقصد معین است و هدف روشن. اما مسیر راهپیمائی بهیچ روی آسفالته و هموار نیست. این راه کلوخ و سنگ و گِل و خار و خس بسیار دارد و لذا لازم است تا در مورد همه آنها نیز به تفصیل به اندیشه و صحبت بنشینیم.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>